



نام کتاب:  
آن چهارده روز؛  
روایت چهارده رخداده ویژه  
در زندگی امیرالمؤمنین (ع) از زبان خود امیرالمؤمنین (ع)

ترجمه و تحقیق: مؤسسه بیان معنوی؛  
یاسر امینیان، سیدکوشا اعتمادی، سید محمود زارعی، جواد چناری.  
طراحی جلد: حمید قربانپور صفحه آرایی: سید جواد مظفری  
نوبت چاپ: اول؛ ۱۴۰۲  
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

فروشگاه اینترنتی: [bayancenter.ir](http://bayancenter.ir) | وبگاه: [Panahian.ir](http://Panahian.ir)

مرکز پخش: ۰۲۱۷۷۶۵۵۷۶ و ۰۹۳۰۵۰۵۰۳۱۳

شناسه ما در شبکه های اجتماعی: [@Panahian.ir](https://www.Panahian.ir)

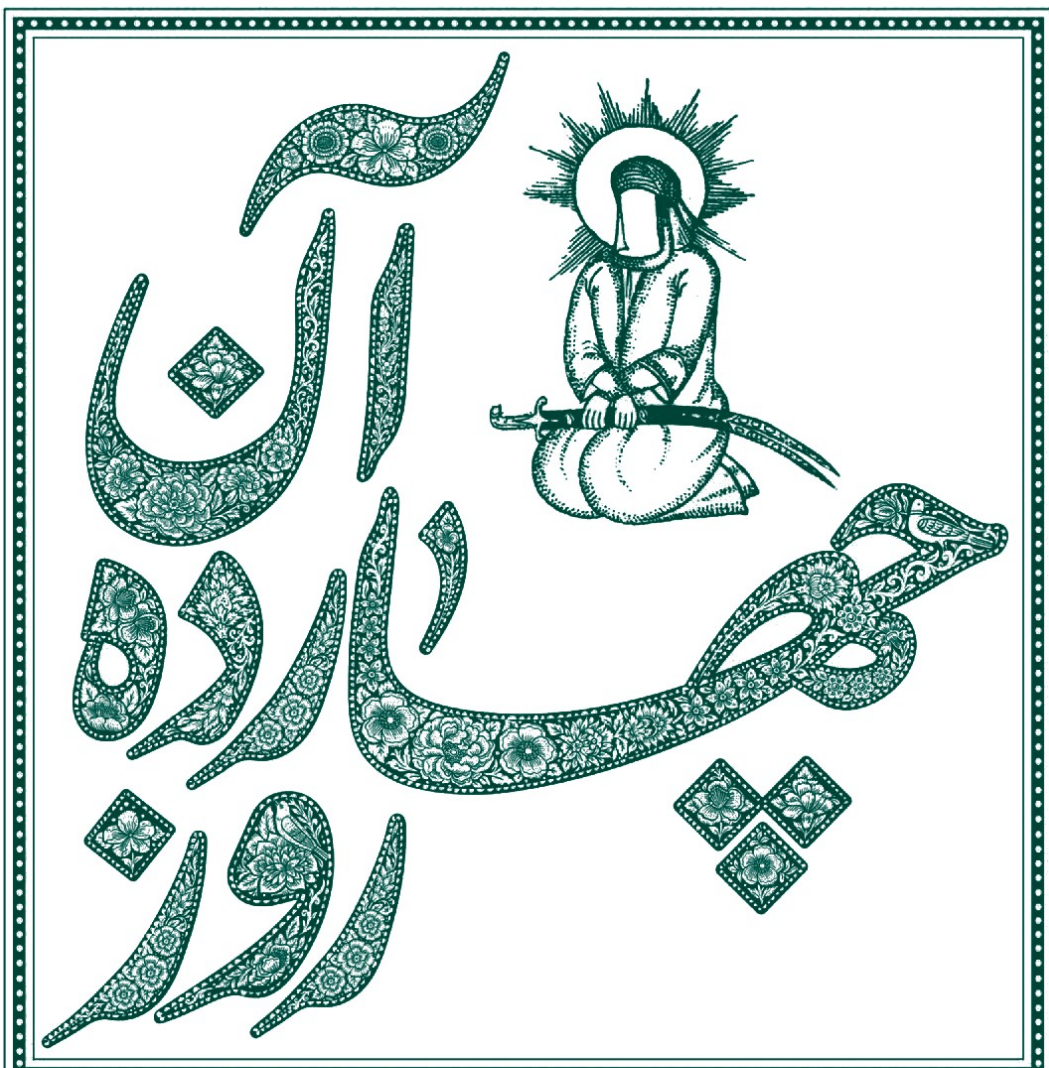
تمام حقوق برای مؤسسه بیان معنوی محفوظ است.



سرشناسه: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، ۳۰۶-۳۸۱ ق.  
عنوان و نام پدیدآور: آن چهارده روز؛ روایت چهارده رخداده ویژه در زندگی امیرالمؤمنین (ع)  
از زبان خود امیرالمؤمنین (ع) / ترجمه، تحقیق و تنظیم مؤسسه بیان معنوی.  
مشخصات نشر: تهران: بیان معنوی، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص: ۱۳×۱۸ س.م.  
شابک: ۵-۱-۹۴۴۹۸-۶۲۲-۹۷۸-۶۰۰۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فایا، ۱۴۰۲  
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- جنگ ها  
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ۴۰ ق سیاست و حکومت  
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اصحاب  
شناسه افزوده: مترجم، یاسر امینیان، ۱۳۵۷-، مترجم، سیدکوشا اعتمادی، ۱۳۵۵-، محقق و ویراستار،  
سید محمود زارعی، ۱۳۶۸-، محقق و ویراستار، جواد چناری، ۱۳۴۹-، ویراستار.  
رده بندی کنگره: ۶۸/BP ف ۶ ث  
رده بندی دیویی: ۳۶۷/۴۵۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۰۶۵۳۶۷  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فایا



ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام در زندگی خاص و عمومی امام علی



روایت چهارده رخداده ویژه در زندگی امیرالمؤمنین از زبان خود امیرالمؤمنین  
ترجمه و تحقیق: موسسه بیان موعود



# فهرست

- آن چهارده روز ..... ۷
- سؤال «بزرگ یهودیان» از امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۱
- هفت امتحان علی (ع) در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۱۹
- امتحان اول: سه سال به تنهایی ..... ۲۰
- امتحان دوم: خوابیدن به جای پیامبر (ص) در شبی مخاطره آمیز ..... ۲۲
- امتحان سوم: کم سن ترین و کم تجربه ترین سرباز؛ در مقابل جنگاورترین ها ..... ۲۶
- امتحان چهارم: بیش از ۷۰ زخم در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله ! ..... ۲۸
- امتحان پنجم: وقتی زنان مدینه بر من می گریستند ..... ۳۰
- امتحان ششم: تا جایی که دیدگان از شدت ترس سرخ شد! ..... ۳۴
- امتحان هفتم: می خواستند تکه های بدنم را بر روی کوه ها پراکنده کنند! ..... ۳۶
- هفت امتحان علی (ع) بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۳
- امتحان اول: هیچ یک از آن مصائب، مانع انجام مأموریت هایم نشد ..... ۴۴
- امتحان دوم: در آن داغ می سوختم، که داغ دیگری اضافه شد ..... ۴۸
- امتحان سوم: خون دل خوردن برای پراکنده نشدن امت ..... ۵۴
- امتحان چهارم: دشوارتر از همه وقایع قبل ..... ۶۴
- امتحان پنجم: بر سر یک دوراهی دشوار ..... ۷۶

## فهرست

- امتحان ششم: یا علی علیه السلام را بکشید یا دست بسته تحویل معاویه دهید! ... ۸۲
- امتحان هفتم: جنگ با عابدان شب‌ها و روزه‌داران روزها ..... ۹۴
- سراجم کار ..... ۱۰۱
- پی‌نوشت‌ها ..... ۱۰۵



## آن چهارده روز

ما معمولاً زندگی انسان‌ها را با اتفاقات خاص و روزهای بزرگ آن به یاد می‌آوریم. اتفاقاتی که معرف شخصیت و ویژگی‌های خاص آن فرد است. «آن چهارده روز» از همین جنس است و راوی چهارده نقطه عطف و اتفاق خاص زندگی امیرمؤمنان علیه السلام، آن هم از زبان خود ایشان. به عبارت دیگر این یک زندگی نامه خودگفته است که اتفاقات روایت شده به انتخاب خود امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شده. ماجرا از آنجایی شروع شد که روزی بزرگ یهودیان در کوفه به خدمت امام علیه السلام رسید و سؤالاتی را از ایشان پرسید.

روایت معروف به «رأس اليهود» که در کتاب معتبر خصال شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) آمده است، یک نمای جامع و منحصر به فرد از زندگی امیرمؤمنان علیه السلام از آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت در محراب را به تصویر می کشد. این سخنان را امام علی علیه السلام حدود دو سال پیش از شهادتش، در پاسخ به پرسشی از بزرگ یهودیان در جمع اصحاب خویش در مسجد کوفه ایراد می کند و در پی آن، مرد یهودی مسلمان می شود. هرچند برخی از وقایع ذکر شده در این حدیث را بارها شنیده ایم، اما امام علی علیه السلام نکاتی جزئی و ظریف را به زیبایی وصف می کند و تحلیل هایی دقیق ارائه می دهد که بسیاری از آنها را شنیده ایم و حتی برخی از آنها برخلاف آن چیزی است که تاکنون شنیده ایم یا تصور می کردیم.

این حدیث همچنین مورد توجه ویژه بزرگانی چون علامه سید جعفر مرتضی عاملی رحمته الله علیه قرار گرفته است. او محقق و تحلیل گر برجسته تاریخ اسلام در عصر حاضر است که کتاب هایش در جهان اسلام مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و قریب به نود جلد کتاب تحلیلی در تاریخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام نگاشته است.

او به دلیل امتیازهای ویژه این حدیث، فصلی در کتابش را با عنوان «علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام» گشوده که بخش اصلی آن به نقل و شرح این روایت اختصاص دارد. وی در چرایی نقل کامل این حدیث



بلند می‌نویسد: «این روایت، نمایی کلی و تصویری جامع از آنچه امیرمؤمنان علیه السلام در زندگی تبلیغی و جهادی خود متحمل شده‌اند، به دست می‌دهد.»

گفتنی است که این روایت را افزون بر کتاب خصال شیخ صدوق رحمته الله علیه، کتاب اختصاص شیخ مفید (م ۴۱۳ق) با همین سند و تقریباً همین عبارات نقل کرده است.

متن عربی حدیث پیش‌رو مطابق روایت شیخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب خصال است و در ترجمه به فارسی نیز برای روانی گفتار و قابل فهم بودن، در عین حفظ بار عاطفی و احساسی متن، به ترجمه صرف اکتفا نشده است؛ گاهی توضیحاتی افزوده شده، و گاهی ترجمه از حالت واژه به واژه (تحت اللفظی) خارج شده است. در عین حال برای رعایت جانب امانت و امکان مراجعه اهل تحقیق، متن عربی نیز در مقابل آن آمده است.

همچنین متن اصلی حدیث، عنوان‌بندی نداشته است و عناوین متن عربی و فارسی، برای سهولت خواندن و تفکیک قسمت‌ها از یکدیگر، در این کتاب اضافه شده است.





سؤال «بزرگ یهودیان»  
از امیر مؤمنان علیه السلام

سؤال رَأْسِ الْيَهُودِ عَنْ امير المؤمنين عليه السلام

شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ در کتاب خصال با سند خود از امام باقر علیہ السلام روایت می‌کند:

امیرمؤمنان علیہ السلام به تازگی از جنگ نهروان برگشته بود. درحالی‌که امام علیہ السلام در مسجد کوفه نشسته بود، بزرگ یهودیان به حضور ایشان رسید و گفت: می‌خواهم سؤالی بپرسم که پاسخش را فقط انبیا و اوصیا\* می‌دانند.

امام فرمود: ای مرد یهودی! هرچه می‌خواهی بپرس.  
مرد یهودی گفت: ما در کتاب مقدس خود می‌خوانیم: هنگامی که خدا پیامبری را مبعوث می‌کند، به او فرمان می‌دهد که فردی را از خاندانش انتخاب کند تا پس از خودش امور امت را تدبیر کند و درباره او با امت عهد و پیمانی ببندد، تا این پیمان پس از درگذشتش مبنا و میزان عمل رفتار پیروانش باشد. همچنین در کتاب مقدس می‌خوانیم که خداوند اوصیا را، هم در زمان حیات انبیا و هم پس از وفات ایشان، امتحان می‌کند. اکنون مرا از تعداد این امتحان‌ها خبر بده و بگو اگر «وصی» از این آزمایش‌ها سربلند بیرون آید، سرانجامش چه می‌شود؟

---

\* «اوصیا» جمع «وصی» است و در اینجا به معنی جانشینان انبیا هستند که با وصیت و تصریح خود انبیا انتخاب می‌شوند، یا پس از وفات انبیا توسط جانشین آنها به مقام وصایت می‌رسند.

فی الخصال عن جابر الجعفی عن أبي جعفر علیؑ قال:

أتی رأس الیہود علی بن أبي طالب علیؑ عند منصرفه عن وقعة  
النہروان وهو جالس فی مسجد الکوفة فقال: یا امیر المؤمنین انی  
أرید أن أسألك عن أشياء لا یعلمها إلا نبی أو وصی نبی.

قال: سل عما بدالك یا أبا الیہود.

قال: اننا نجد فی الكتاب أن الله عز وجل إذا بعث نبیاً أوحى  
إلیه أن یتخذ من أهل بیته من یقوم بأمر أمته من بعده وأن یتعهد  
إلیهم فیہ عهداً یحتدی علیه و یعمل به فی أمته من بعده. وأن  
الله عز وجل یمتحن الأوصیاء فی حیاة الأنبیاء و یمتحنهم بعد  
وفاتهم. فأخبرنی كم یمتحن الله الأوصیاء فی حیاة الأنبیاء و  
كم یمتحنهم بعد وفاتهم من مرة و إلى ما یصیر آخر أمر الأوصیاء  
إذا رضی محنتهم؟

امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: تو را سوگند می‌دهم به خدای واحد که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد! اگر پاسخ درست بدهم، آیا به آن اقرار می‌کنی و تأیید می‌کنی که در کتاب مقدس شما همین‌گونه آمده است؟

یهودی گفت: بله.

امام علیه السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام فر فرستاد، آیا اگر سؤالت را پاسخ دهم مسلمان می‌شوی؟

یهودی گفت: بله.

امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال اوصیا را هفت بار در زمان حیات انبیا امتحان می‌کند؛ پس اگر موفق شدند و رضای الهی را جلب کردند، به پیامبران فرمان می‌دهد که آنها را به دوستی در زمان حیات و جانشینی پس از وفات انتخاب کنند و اطاعت از اوصیا بر پیروان انبیا واجب و حتمی می‌شود.

اوصیا پس از درگذشت انبیا، هفت نوبت امتحان می‌شوند تا صبر ایشان آزموده شود و اگر موفق شدند، خداوند متعال سعادت ابدی را برایشان رقم زده و آنها را به انبیا ملحق می‌کند.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ الَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَئِنْ أَخْبَرْتُكَ بِحَقِّ عَمَّا تَسْأَلُ عَنْهُ لَتُقَرَّنَ بِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ أَجَبْتُكَ لَتُسَلِمَنَّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِي حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْتَلِيَ طَاعَتَهُمْ، فَإِذَا رَضِيَ طَاعَتَهُمْ وَ مَحْنَتَهُمْ أَمَرَ الْأَنْبِيَاءَ أَنْ يَتَّخِذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ فِي حَيَاتِهِمْ وَ أَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ وَ يَصِيرَ طَاعَةُ الْأَوْصِيَاءِ فِي أَعْنَاقِ الْأُمَمِ مِمَّنْ يَقُولُ بِطَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ.

ثُمَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْلُو صَبْرَهُمْ فَإِذَا رَضِيَ مَحْنَتَهُمْ خَتَمَ لَهُمْ بِالسَّعَادَةِ لِيُلْحِقَهُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَهُمُ السَّعَادَةَ.

بزرگ یهودیان گفت: راست گفתי ای علی! اکنون مرا خبر ده که خداوند چند بار تو را در زمان حیات محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چند بار بعد از آن آزمود و بگو که سرانجام امر تو چه می شود؟  
علی عَلَيْهِ السَّلَام دست یهودی را گرفت و گفت: بیا برویم تا به تو بگویم. گروهی از اصحاب امام گفتند: ای امیرمؤمنان! اجازه بده ما هم این اخبار را بشنویم.

امام فرمود: نگرانم دل هایتان تاب حرف های مرا نداشته باشد!  
اصحاب گفتند: چرا درباره ما این گونه فکر می کنی؟  
امام فرمود: به خاطر اعمال و رفتاری که از بسیاری از شما دیده ام.  
در این هنگام مالک اشتر گفت: اجازه دهید ما نیز سخنان شما را بشنویم. به خدا قسم اعتقاد ما این است که روی زمین جز شما هیچ وصی پیامبری وجود ندارد و پیامبر ما آخرین پیامبر الهی بود و اطاعت از شما بر ما واجب است؛ همان طور که اطاعت از پیامبر واجب بود.



قَالَ لَهُ رَأْسُ الْيَهُودِ: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخْبَرَنِي كَمْ  
 امْتَحَنَكَ اللَّهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ مِنْ مَرَّةٍ وَ كَمْ امْتَحَنَكَ بَعْدَ وَفَاتِهِ  
 مِنْ مَرَّةٍ وَإِلَى مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِكَ؟  
 فَأَخَذَ عَلِيُّ عليه السلام بِيَدِهِ وَقَالَ: انْهَضْ بِنَا أَنْبِيَّكَ بِذَلِكَ. فَقَامَ إِلَيْهِ  
 جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئْنَا بِذَلِكَ مَعَهُ.

فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا تَحْتَمِلَهُ قُلُوبُكُمْ!  
 قَالُوا: وَلِمَ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟  
 قَالَ: لِأُمُورٍ بَدَتْ لِي مِنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ.  
 فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئْنَا بِذَلِكَ فَوَاللَّهِ إِنَّا  
 لَنَعْلَمُ أَنَّهُ مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ وَصِيُّ نَبِيِّ سِوَاكَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ  
 لَا يَبْعَثُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلى الله عليه وآله نَبِيًّا سِوَاهُ وَأَنَّ طَاعَتَكَ لِفِي أَعْنَاقِنَا مَوْصُولَةٌ  
 بِطَاعَةِ نَبِيِّنَا.





هفت امتحان علی  
در زمان حیات پیامبر  
صلی اللہ علیہ وآلہ

امتحانه علیؑ فی سبعة مواطن فی حياة الرسول ﷺ

## امتحان اول: سه سال به تنهایی...

آنگاه علی عليه السلام نشست و رو به یهودی کرد و فرمود:  
ای مرد یهودی! خدای متعال مرا در زمان حیات پیامبرمان  
محمد صلی الله علیه و آله هفت بار آزمود و مراد در همه آنها مطیع یافت؛ اطاعتی که  
توفیق خود او بود؛ نه اینکه بخواهم خودستایی کنم.  
یهودی گفت: امیرمؤمنان! خداوند چگونه تو را امتحان کرد؟  
امام فرمود: اولین امتحان آن بود که خداوند پیامبرمان را به  
نبوت برگزید، درحالی که من کم سن ترین فرد خاندانم بودم و در منزل  
پیامبر (ص) خدمتگزارش بوده، او امرش را اجرا می کردم.  
پس از مدتی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب از بزرگ و  
کوچک را در مجلسی گرد آورد و از آنها خواست تا به انکار همه خدایان  
به جز الله و نیز نبوت او شهادت دهند؛ اما حضار امتناع کرده و از  
در مخالفت و انکار درآمدند و رابطه خود را با او قطع کرده و تنهایش  
گذاشتند.  
سایر مردم نیز همین گونه با ایشان رفتار کردند. دعوت به اسلام  
بر مردم سنگین می آمد و دل ها و عقل هایشان تاب تحمل و پذیرش  
آنچه پیامبر به آن دعوت می کرد، نداشت.

## ﴿﴾ اَمَّا أَوْلُهُنَّ: ﴿﴾ فَمَكَّنَّا بِذَلِكَ ثَلَاثَ حِجَجٍ ...

فَجَلَسَ عَلِيُّ علیه السلام وَأَقْبَلَ عَلَى الْيَهُودِيِّ فَقَالَ:  
يَا أَخَا الْيَهُودِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنِي فِي حَيَاةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي  
سَبْعَةِ مَوَاطِنَ فَوَجَدَنِي فِيهِنَّ مِنْ غَيْرِ تَرْكِيَةٍ لِنَفْسِي بِنِعْمَةِ اللَّهِ لَهُ  
مُطِيعًا.

قَالَ: وَفِيمَ وَفِيمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟  
قَالَ: أَمَّا أَوْلُهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ نَبِيَّنَا (ص) وَحَمَلَهُ  
الرِّسَالَةَ وَأَنَا أَحَدُ أَهْلِ بَيْتِي سِنًا أَخْدُمُهُ فِي بَيْتِهِ وَأَسْعَى فِي قَضَائِهِ  
بَيْنَ يَدَيْهِ فِي أَمْرِهِ.

فَدَعَا صَغِيرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَكَبِيرَهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ. فَاْمْتَنَعُوا مِنْ ذَلِكَ وَأَنْكَرُوهُ عَلَيْهِ وَهَجَرُوهُ  
وَنَابَذُوهُ وَاعْتَرَلُوهُ وَاجْتَنَبُوهُ.

وَ سَائِرَ النَّاسِ مُقْصِينَ لَهُ وَ مُخَالَفِينَ عَلَيْهِ، قَدْ اسْتَعْظَمُوا مَا  
أُورِدَهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُمْ وَ تَدْرِكُهُ عُقُولُهُمْ.

اما من به تنهایی دعوتش را اجابت کردم؛ به سرعت و با یقین کامل؛ به گونه‌ای که هیچ شکی در آن نداشتم. تا سه سال بعد از آن هیچ کس جز من و خدیجه کبری رحمة الله علیها بر روی این کرهٔ خاکی نماز نمی خواند و به نبوت پیامبر شهادت نمی داد.<sup>۱</sup>  
آنگاه علی علیه السلام رو به اصحاب کرد و گفت: آیا چنین نبود؟  
گفتند: چرا ای امیرمؤمنان!

### امتحان دوم: صلی الله علیه و آله در شبی مخاطره آمیز

امام علیه السلام در ادامه فرمود: اما امتحان دوم این بود: قریشیان همواره در این فکر بودند که چگونه می توانند پیامبر را به قتل برسانند. تا اینکه روزی در دائرالندوه (محل مشورت سران قریش) پس از بررسی بسیار، بر یک نقشه اتفاق نظر پیدا کردند. در آن جلسه، که ابلیس ملعون هم در شمایل «مُغیرة بن شُعبه» حاضر بود، تصمیم گرفتند که از هر طایفهٔ قریش یک مرد داوطلب شود و این گروه، شبانه هنگامی که پیامبر خواب است به ایشان حمله کرده و کار را یکسره کنند و بدین ترتیب بنی هاشم (خویشان پیامبر) با همهٔ قبایل قریش طرف می شد و یک قاتل مشخص از یک قبیله در میان نبود تا بتوانند او را قصاص کنند.

فَأَجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَحَدِي إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسْرِعاً مُطِيعاً  
مُوقِناً لَمْ يَتَخَالَجَنِي فِي ذَلِكَ شَكٌّ. فَمَكَّنْنَا بِذَلِكَ ثَلَاثَ حِجَجٍ وَمَا  
عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ يُصَلِّي أَوْ يَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا آتَاهُ اللَّهُ  
غَيْرِي وَغَيْرِ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ وَقَدْ فَعَلَ.  
ثُمَّ أَقْبَلَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

### وَأَمَّا الثَّانِيَةُ : ليلة المبيت

فَقَالَ علیه السلام : وَأَمَّا الثَّانِيَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ قُرَيْشًا لَمْ تَزَلْ تَخَيَّلُ  
الْأَرَاءَ وَتَعْمَلُ الْحِيَلِ فِي قَتْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله حَتَّى كَانَ آخِرُ مَا اجْتَمَعَتْ  
فِي ذَلِكَ يَوْمَ الدَّارِ دَارِ النَّدْوَةِ وَإِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ حَاضِرٌ فِي صُورَةِ أَعْوَرٍ  
ثَقِيفٍ فَلَمْ تَزَلْ تَضْرِبُ أَمْرَهَا ظَهَرَ الْبَطْنِ حَتَّى اجْتَمَعَتْ آرَاؤُهَا عَلَى  
أَنْ يَنْتَدِبَ مِنْ كُلِّ فِخْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ ثُمَّ يَأْخُذُ كُلُّ رَجُلٍ  
مِنْهُمْ سَيْفَهُ ثُمَّ يَأْتِي النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ نَائِمٌ عَلَى فِرَاشِهِ فَيَضْرِبُوهُ  
جَمِيعاً بِأَسْيَافِهِمْ ضَرْبَةً رَجُلٍ وَاحِدٍ فَيَقْتُلُوهُ وَإِذَا قَتَلُوهُ مَنَعَتْ  
قُرَيْشٌ رِجَالَهَا وَلَمْ تُسَلِّمْهَا فَيَمُضِي دَمُهُ هَدْرًا.

اما جبرئیل بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و ایشان را از نقشه قریش و زمان هجوم مطلع کرد و به پیامبر گفت که آن هنگام از شهر خارج و به غاری در آن اطراف برود. پیامبر صلی الله علیه و آله هم مرا از ماجرا با خبر ساخت و دستور داد تا (در شب هجرت) در بسترش بخوابم تا با این جان فشانی، جان او محفوظ بماند.

من نیز با کمال میل و به سرعت تمام این فرمان را اجرا کردم و رضایت کامل داشتم که برای حفظ او کشته شوم. آنگاه پیامبر رفت و من در بسترش خوابیدم. در موعد مقرر، مردان قریش درحالی که مطمئن بودند اکنون پیامبر را می کشند، وارد اتاق شدند و آماده حمله به بستر بودند که ناگهان من شمشیر کشیده، از خودم دفاع کردم. و خدا و مردم از این واقعه آگاه اند و این ماجرا را می دانند.

سپس رو به اصحاب فرمود: آیا این گونه نیست؟

اصحاب پاسخ دادند: چرا ای امیرمؤمنان.



فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلِيًّا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ وَأَخْبَرَهُ بِاللَّيْلَةِ  
الَّتِي يَجْتَمِعُونَ فِيهَا وَالسَّاعَةَ الَّتِي يَأْتُونَ فِرَاشَهُ فِيهَا وَأَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ  
فِي الْوَقْتِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ إِلَى الْغَارِ فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْخَبَرِ وَ  
أَمَرَنِي أَنْ أَضْطَجِعَ فِي مَضْجَعِهِ وَأَقِيَهُ بِنَفْسِي.

فَأَسْرَعْتُ إِلَى ذَلِكَ مُطِيعاً لَهُ مَسْرُوراً لِنَفْسِي بِأَنْ أُقْتَلَ دُونَهُ  
فَمَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِرُجُوعِهِ وَاضْطَجَعْتُ فِي مَضْجَعِهِ وَأَقْبَلْتُ رِجَالَ  
قُرَيْشٍ مُوقِنَةً فِي أَنْفُسِهَا أَنْ تَقْتُلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا اسْتَوَى بِي وَبِهِمْ  
الْبَيْتُ الَّذِي أَنَا فِيهِ نَاهَضْتُهُمْ بِسَيْفِي فَدَفَعْتُهُمْ عَن نَفْسِي بِمَا قَدْ  
عَلَّمَهُ اللَّهُ وَالنَّاسُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

### امتحان سوم:

## کم سن ترین و کم تجربه ترین سرباز؛ در مقابل جنگاورترین ها

امام فرمود: ای مرد یهودی! امتحان سوم این بود که: در جنگ بدر از جانب سپاه کفر، «شیبه» و «عُتبه» دو پسر «ربیع» و همچنین «ولید بن عُتبه» که از جنگاوران قریش بودند ندای «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» سرداده و حریف طلب می کردند، اما هیچ یک از قریشیان در سپاه اسلام داوطلب نبرد نمی شد. رسول خدا ﷺ من و دو نفر دیگر را برای مبارزه انتخاب کرد. من در آن هنگام کم سن ترین شخص در سپاه بودم و کمترین تجربه جنگی را داشتم. اما در آن روز خدای متعال به دست من ولید و شیبه را کشت. علاوه بر این، نام آوران جنگی دیگری را نیز کشتم و شماری را هم به اسارت درآوردم و موفقیت هایم از دیگر همزمان بیشتر بود. در این نبرد پسرعمویم (عبیده بن حارث) نیز به شهادت رسید.

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا این گونه نیست؟

اصحاب پاسخ دادند: چرا ای امیرمؤمنان.

## ﴿ وَأَمَّا الثَّالِثَةُ؛ ﴾ وَ أَنَا أَحَدْتُ أَصْحَابِي سِنًّا وَ أَقْلُهُمْ لِلْحَرْبِ تَجْرِبَةً

فَقَالَ علیه السلام: وَأَمَّا الثَّالِثَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ ابْنِي رَبِيعَةَ وَ ابْنَ عُتْبَةَ  
كَانُوا فُرْسَانَ قُرَيْشٍ دَعَوْا إِلَى الْبِرَازِ يَوْمَ بَدْرٍ فَلَمْ يَبْرُزْ لَهُمْ خَلْقٌ  
مِنْ قُرَيْشٍ. فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَ صَاحِبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَ  
قَدْ فَعَلَ وَ أَنَا أَحَدْتُ أَصْحَابِي سِنًّا وَ أَقْلُهُمْ لِلْحَرْبِ تَجْرِبَةً فَقَتَلَ اللَّهُ  
عَزَّ وَ جَلَّ بِيَدِي وَ لِيَدًا وَ شَيْبَةً سِوَى مَنْ قَتَلْتُ مِنْ جَحَاجِحَةِ قُرَيْشٍ  
فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ سِوَى مَنْ أَسْرْتُ وَ كَانَ مِنِّي أَكْثَرُ مِمَّا كَانَ مِنْ  
أَصْحَابِي وَ اسْتَشْهَدَ ابْنُ عَمِّي فِي ذَلِكَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ثُمَّ التَفَتَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

امتحان چهارم:    
بیش از ۷۰ زخم در دفاع از پیامبر(ص)!

سپس علی علیه السلام فرمود: ای مرد یهودی! اما امتحان چهارم این بود که یک سال بعد از جنگ بدر همه اهل مکه به خونخواهی کشته‌هایشان در بدر به ما هجوم آوردند و قبایل نزدیک مکه را هم تحریک کرده و با خود همراه کردند.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و او را از این لشکرکشی آگاه کرد و پیامبر با اصحاب در منطقه احد مستقر شدند. سپاه مشرکان رسیدند. نبردی سخت آغاز شد و افراد بسیاری از ما به شهادت رسیدند و سپاه اسلام شکست خورد. کسانی که زنده ماندند، از مهاجر و انصار به منازل خود در مدینه بازگشتند و گفتند: پیامبر و اصحابش به قتل رسیدند!

اما من ماندم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کردم؛ تا جایی که بیش از هفتاد زخم برداشتم و در نهایت خداوند شر مشرکان را دفع کرد. سپس امام لباس خود را کنار زد، دست بر زخم‌های تنش کشید و فرمود: ثواب آنچه کردم ان شاء الله نزد خدا محفوظ است.

## ﴿ وَأَمَّا الرَّابِعَةُ ﴾؛ نَيْفًا وَ سَبْعِينَ جَرْحَةً

فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام: وَأَمَّا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَقْبَلُوا  
إِلَيْنَا عَلَى بَكْرَةِ أَبِيهِمْ قَدْ اسْتَحَاشُوا مَنْ يَلِيهِمْ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ وَ  
قُرَيْشٍ طَالِبِينَ بِنَارِ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فِي يَوْمِ بَدْرٍ

فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ. فَذَهَبَ  
النَّبِيُّ (ص) وَعَسَكَرَ بِأَصْحَابِهِ فِي سِدِّ أَحُدٍ. وَأَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا  
فَحَمَلُوا إِلَيْنَا حَمَلَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَاسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ اسْتَشْهَدَ  
وَ كَانَ مِمَّنْ بَقِيَ مِنَ الْهَزِيمَةِ. وَبَقِيَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَضَى  
الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْمَدِينَةِ، كُلُّ يَقُولُ: قُتِلَ  
النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ.

ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَجْهَ الْمُشْرِكِينَ وَ قَدْ جُرِحَتْ بَيْنَ يَدَيْ  
رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَيْفًا وَ سَبْعِينَ جَرْحَةً، مِنْهَا هَذِهِ وَ هَذِهِ ثُمَّ أَلْقَى علیه السلام  
رِدَاءَهُ وَ أَمْرِيْدَهُ عَلَى جِرَاحَاتِهِ. وَ كَانَ مَنِّي فِي ذَلِكَ مَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ  
جَلَّ ثَوَابُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

آنگاه رو به اصحاب کرد و پرسید: آیا این گونه نیست؟  
اصحاب گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

### امتحان پنجم: وقتی زنان مدینه بر من می‌گریستند

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای مرد یهودی! اما امتحان پنجم این بود: قریش و تمام عرب برای قتل پیامبر و نسل عبدالمطلب هم‌پیمان شدند که تا وقتی پیامبر و این نسل را از میان برندارند، به خانه‌هایشان بازنگردند. سپس درحالی که از موفقیت خود مطمئن بودند، با جنگ‌افزارهایشان تا نزدیک مدینه آمدند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از سوی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام مطلع شد و دستور داد تا خندق حفر کنند.<sup>۲</sup> سپاه کفر پشت خندق خیمه زد و ما را محاصره کرد. برآورد آنان این بود که مسلمانان بسیار ضعیف‌اند و پیروزی از آن قریش خواهد بود. کفار از آن سوی خندق فریاد می‌کشیدند و ما را تهدید می‌کردند و از این سوی، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنها را به خدا دعوت می‌کرد و از آنها می‌خواست که به خاطر نسبت خویشاوندی دست از جنگ بردارند. قریش اما جری‌تر شده، بیشتر پرخاش و تهدید می‌کردند.

ثُمَّ التَّفَتَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

## ﴿ وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ ﴾؛ وَ نِسَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَوَاكٍ إِشْفَاقًا عَلَيَّ

فَقَالَ علیه السلام: وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ قُرَيْشًا وَ الْعَرَبَ  
تَجَمَّعَتْ وَ عَقَدَتْ بَيْنَهَا عَقْدًا وَ مِيثَاقًا لَا تَرْجِعُ مِنْ وَجْهَهَا حَتَّى  
تَقْتُلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ تَقْتُلَنَا مَعَهُ مَعَاشِرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. ثُمَّ أَقْبَلَتْ  
بِحَدِّهَا وَ حَدِيدِهَا حَتَّى أَنَاخَتْ عَلَيْنَا بِالْمَدِينَةِ وَ اثْقَةَ بِأَنْفُسِهَا فِيمَا  
تَوَجَّهَتْ لَهُ.

فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ، فَخَنَدَقَ  
عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ. فَقَدِمَتْ قُرَيْشٌ  
فَأَقَامَتْ عَلَى الْخَنْدَقِ مُحَاصِرَةً لَنَا تَرَى فِي أَنْفُسِهَا الْقُوَّةَ وَ فِينَا  
الضَّعْفَ تُرْعِدُ وَ تُبْرِقُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْعُوهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ  
يُنَاشِدُهَا بِالْقَرَابَةِ وَ الرَّحِمِ فَتَأْبَى وَ لَا يَزِيدُهَا ذَلِكَ إِلَّا عُتُورًا.

آن روزها تک سوار عرب «عَمْرُو بن عَبْدِوَد» در سپاه کفر حاضر بود. او مانند شتری که هنگام جفت‌گیری صداهای شدید از گلو بیرون می‌آورد عربده می‌کشید، رجز می‌خواند، شمشیر و نیزه‌اش را می‌چرخاند و حریف طلب می‌کرد. اما در سپاه اسلام، نه کسی داوطلب مبارزه با او می‌شد و نه کسی امید پیروزی بر او را داشت. نه تعصب و نه بصیرت کسی را به مبارزه با او برمی‌انگیخت.

سپس رسول خدا ﷺ مرا خواست<sup>۳</sup> و با دست خود عمامه بر سرم نهاد، شمشیر خودش ذوالفقار را به من داد، به آن ضربه‌ای زد و مرا راهی میدان کرد. من در حالی به سمت میدان رفتم که زنان مدینه به سبب سرنوشتی که یقین داشتند در انتظار من است بر من می‌گریستند. اما خداوند متعال کشتن بزرگ‌ترین جنگاور عرب را به دست من مقدر کرده بود و با این ضربه سنگین من بر آنان، قریش و دیگر طوایف عرب شکست خورده و پراکنده شدند. و این جراحت که در سرم می‌بینی بر اثر ضربه‌ای است که عمرو در آن مبارزه بر من وارد کرد.

آنگاه رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟

اصحاب پاسخ دادند: چرا ای امیرمؤمنان.



وَ فَارِسُهَا وَ فَارِسُ الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ، يَهْدِرُ  
كَالْبَعِيرِ الْمُغْتَلِمِ، يَدْعُو إِلَى الْبِرَازِ وَ يَرْتَجِزُ وَ يَخْطُرُ بِرُمْحِهِ مَرَّةً وَ  
بِسَيْفِهِ مَرَّةً. لَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ مُقَدِّمٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِيهِ طَامِعٌ وَ لَا حَمِيَّةٌ  
تُهَيِّجُهُ وَ لَا بَصِيرَةٌ تُشَجِّعُهُ.

فَأَنْهَضَنِي إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَمَّمَنِي بِيَدِهِ وَ أَعْطَانِي سَيْفَهُ هَذَا  
وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى ذِي الْفَقَارِ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ نِسَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَوَاكٍ  
إِسْفَاقاً عَلَيَّ مِنْ ابْنِ عَبْدِ وَدٍّ. فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِيَدِي وَ الْعَرَبُ لَا  
تَعْدِلُهَا فَارِساً غَيْرَهُ وَ ضَرَبَنِي هَذِهِ الضَّرْبَةَ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى هَامَتِهِ.  
فَهَزَمَ اللَّهُ قُرَيْشاً وَ الْعَرَبَ بِذَلِكَ وَ بِمَا كَانَ مِنِّي فِيهِمْ مِنَ النِّكَايَةِ.

ثُمَّ التَّفَتَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

### امتحان ششم:

## تا جایی که دیدگان از شدت ترس سرخ شد!

سپس امام علیه السلام فرمود: ای مرد یهودی! ششمین امتحان این بود که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شهر شما یهودیان، خیر شدیم. آنجا با جنگجویان سواره و پیاده یهودی، از قریش و غیر قریش روبرو شدیم که به خاطر اسب و سلاح‌های فراوانشان، چون کوه در برابر ما می‌نمودند. هم جایگاه و محل سکونت آنها ایمن و ضربه‌ناپذیر بود و هم شمارشان از ما بیشتر بود. آنها مبارز می‌طلبیدند و هیچ‌کس از ما به جنگ آنان نرفت مگر اینکه او را کشتند. تا جایی که دیدگان از شدت ترس سرخ شد! من در حالی به مبارزه فرا خوانده شدم که هرکس در فکر جان خود بود. هریک از هم‌زمانم به دیگری نگاه می‌کرد و همه می‌گفتند: ای ابوالحسن! برخیز.

تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به میدان فرستاد. هیچ‌یک از آنان داوطلب جنگ با من نشد، جز آنکه او را کشتم و هیچ سواری در برابرم مقاومت نکرد، جز آن او را درهم کوبیدم!

آنگاه، چون شیری که به شدت بر شکارش حمله می‌برد، بر آنها حمله بردم تا اینکه آنان را به درون شهرشان، که چون قلعه‌ای بزرگ بود، فرستادم و راه فرار را بر آنان بستم. در بزرگ قلعه‌شان را به دست خود گندم و تنها وارد شهرشان شدم، هر مردی که خود را نشان می‌داد،

## ﴿ وَ أَمَّا السَّادِسَةُ ﴾؛ حَتَّى إِذَا أَحْمَرَّتِ الْحَدَقُ

فَقَالَ علیه السلام: وَ أَمَّا السَّادِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّا وَرَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَدِينَةَ أَصْحَابِكَ خَيْبَرَ عَلَى رِجَالٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ فُرْسَانِهَا مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهَا فَتَلَقَّوْنَا بِأَمْثَالِ الْجِبَالِ مِنَ الْخَيْلِ وَ الرَّجَالِ وَ السِّلَاحِ وَ هُمْ فِي أَمْنٍ دَارٍ وَ أَكْثَرَ عَدَدٍ؛ كُلٌّ يُنَادِي وَ يَدْعُو وَ يُبَادِرُ إِلَى الْقِتَالِ. فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَصْحَابِي أَحَدٌ إِلَّا قَتَلُوهُ، حَتَّى إِذَا أَحْمَرَّتِ الْحَدَقُ وَ دُعِيَتْ إِلَى النَّزَالِ وَ أَهَمَّتْ كُلُّ أَمْرِي نَفْسَهُ وَ أَلْتَفَتْ بَعْضُ أَصْحَابِي إِلَى بَعْضٍ وَ كُلٌّ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ انْهَضْ.

فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى دَارِهِمْ. فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْتُهُ وَ لَا يَثْبُتُ لِي فَارِسٌ إِلَّا طَحَنْتُهُ.

ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَيْهِمْ شِدَّةَ اللَّيْثِ عَلَى فَرِيْسَتِهِ، حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ جَوْفَ مَدِينَتِهِمْ مُسَدِّدًا عَلَيْهِمْ، فَاقْتَلَعْتُ بَابَ حِصْنِهِمْ بِيَدِي، حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ مَدِينَتَهُمْ وَ حَدِي، أَقْتُلُ مَنْ يَظْهَرُ فِيهَا مِنْ رِجَالِهَا

می‌کشتم و هر کدام از زنان را که می‌یافتم، اسیر می‌کردم تا اینکه شهر را به تنهایی فتح کردم، و جز خدای یگانه هیچ شریک و یآوری نداشتم.

سپس رو به اصحاب گفتم: آیا چنین نبود؟  
اصحاب گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

### امتحان هفتم:

می‌خواستند تکه‌های بدنم را بر روی کوه‌ها پراکنده کنند!  
امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: و اما امتحان هفتم ای مرد یهودی هنگامی بود که رسول خدا (ص) قصد فتح نهایی مکه<sup>۴</sup> را کرد و خواست که برای آخرین بار آنها را به اسلام دعوت کرده و اتمام حجت کند، همانطور که در ابتدا همین کار را کرده بود.  
پس نامه‌ای خطاب به اهل مکه نوشت که هم حاوی هشدار و بیم دادن از عذاب الهی بود و هم وعده عفو و امید به بخشایش پروردگار. در پایان نامه هم «سوره براءت» را جای داد تا بر کفار مکه خوانده شود.

پیامبر مسئولیت بردن نامه و قرائت آن را به همه یارانش عرضه کرد، اما به نظر همه آمد که مأموریتی سنگین و دشوار است. این‌گونه بود که کسی رغبت نشان نداد و مسئولیت را پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله

وَأَسْبِي مَنْ أَجِدُ مِنْ نِسَائِهَا، حَتَّى افْتَحْتُهَا وَحْدِي وَلَمْ يَكُنْ لِي فِيهَا  
مُعَاوِنٌ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ.

ثُمَّ التَفَتَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

### ﴿ وَاَمَّا السَّابِعَةُ ﴾؛ ﴿

وَلَوْ قَدَرَ أَنْ يَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنِّي إِزْبًا لَفَعَلَ  
فَقَالَ علیه السلام: وَآمَّا السَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا  
تَوَجَّهَ لِفَتْحِ مَكَّةَ أَحَبَّ أَنْ يُعْذِرَ إِلَيْهِمْ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
أَخْرَأَ كَمَا دَعَاهُمْ أَوْلًا.

فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ كِتَابًا يُحَذِّرُهُمْ فِيهِ وَ يُنذِرُهُمْ عَذَابَ اللَّهِ وَ  
يَعِدُهُمُ الصَّفْحَ وَ يُمَنِّيهِمْ مَغْفِرَةَ رَبِّهِمْ وَ نَسَخَ لَهُمْ فِي آخِرِهِ سُورَةَ  
بَرَاءةٍ لِيَقْرَأَهَا عَلَيْهِمْ.

ثُمَّ عَرَضَ عَلَى جَمِيعِ أَصْحَابِهِ الْمُضِيَّ بِهِ فَكُلُّهُمْ يَرَى التَّثَاقُلَ  
فِيهِ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ، نَدَبَ مِنْهُمْ رَجُلًا فَوَجَّهَهُ بِهِ، فَاتَاهُ جَبْرَيْلُ  
فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ.

که چنین دید، یکی از اصحاب را خواست و مسئولیت را به وی سپرد و در صدد فرستادن او بود که جبرئیل نازل شد که این نامه را تنها خودت یا «کسی که از توست» می‌تواند ببرد.

سپس رسول خدا ﷺ پیام جبرئیل را با من در میان گذاشت و مرا با این نامه به سوی اهل مکه فرستاد. و اهل مکه، همانطور که می‌دانید، چنان از من نفرت داشتند که اگر می‌توانستند، هرچند با بذل جان و مال و همسر و فرزندانشان مرا تکه‌تکه کنند و تکه‌های بدنم را بر روی کوه‌ها پراکنده کنند، این کار را می‌کردند.

اما من وارد مکه شدم و اهل مکه را جمع کردم و درحالی که مردان و زنانشان با تهدید و خط و نشان کشیدن با من روبرو می‌شدند و به من ابراز خشم و کینه می‌کردند، پیام پیامبر (ص) را به آنها رساندم و نامه‌اش را در جمعشان خواندم، که شما هم از چند و چون اقدام من باخبرید.

آنگاه رو به اصحاب کرد و پرسید: آیا چنین نیست؟

اصحاب پاسخ دادند: چرا ای امیرمؤمنان.

فَأَنْبَأَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ وَوَجَّهَنِي بِكِتَابِهِ وَرِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ  
مَكَّةَ فَاتَيْتُ مَكَّةَ، وَأَهْلُهَا مَنْ قَدْ عَرَفْتُمْ، لَيْسَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَلَوْ  
قَدَرْتُ أَنْ يَضَعَ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِثِّي إِرْبًا لَفَعَلْتُ وَلَوْ أَنَّ يَبْدُلَ فِي ذَلِكَ  
نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ وَوُلْدَهُ وَمَالَهُ.

فَبَلَّغْتُهُمْ رِسَالَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَرَأْتُ عَلَيْهِمْ كِتَابَهُ. فَكَلَّمْتُهُمْ  
يَلْقَانِي بِالتَّهْدِيدِ وَالتَّوْعِيدِ وَيُبْدِي لِي الْبَعْضَاءَ وَيُظْهِرُ الشَّحْنَاءَ مِنْ  
رِجَالِهِمْ وَنِسَائِهِمْ. فَكَانَ مِثِّي فِي ذَلِكَ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ.

ثُمَّ التَّفَّتَ عليه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

سپس امام فرمود: ای مرد یهودی! این مواضعی بود که پروردگار متعال مرا در آن امتحان کرد و در همه آنها به لطف و توفیق خودش مرا مطیع یافت. هیچ کس چنین سابقه و افتخاراتی ندارد. و اگر می خواستم، عظمت این آزمون ها را بیشتر توصیف می کردم، اما خدای متعال از خودستایی نهی کرده است.

اصحاب گفتند: سخن شما کاملاً درست است. به خدا قسم، خداوند هم به شما امتیاز خویشاوندی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را داده است و هم سعادت اخوت و برادری با ایشان را؛ به طوری که شما همان جایگاهی را دارید که هارون نسبت به موسی داشت. همه موافقی که بر شمردید و موارد دیگری که اشاره نکردید فضیلتی است که خدا ویژه شما قرار داده است، برای شما ذخیره آخرت خواهد شد و هیچ یک از مسلمانان چنین فضایی ندارد. این گواهی ای است که همگان به آن اذعان دارند؛ هم کسانی که تو را در کنار پیامبرمان دیدند و هم اشخاصی که بعداً تو را دیدند.



فَقَالَ عليه السلام: يَا أَخَا الْيَهُودِ هَذِهِ الْمَوَاطِنُ الَّتِي امْتَحَنِي فِيهِ رَبِّي عَزَّ  
وَ جَلَّ مَعَ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله، فَوَجَدَنِي فِيهَا كُلِّهَا بِمَنْنِهِ مُطِيعًا لَيْسَ لِأَحَدٍ  
فِيهَا مِثْلُ الَّذِي لِي وَلَوْ شِئْتُ لَوَصَفْتُ ذَلِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَهَى  
عَنِ التَّزْكِيَةِ.

فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَدَقْتَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ  
الْفَضِيلَةَ بِالْقَرَابَةِ مِنْ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله وَأَسْعَدَكَ بِأَنْ جَعَلَكَ أَخَاهُ، تَنْزِلُ  
مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ فَضَّلَكَ بِالْمَوَاقِفِ الَّتِي بَاشَرْتَهَا وَ  
الْأَهْوَالِ الَّتِي رَكِبْتَهَا وَ ذَخَرَ لَكَ الَّذِي ذَكَرْتَ وَ أَكْثَرَ مِنْهُ مِمَّا لَمْ  
تَذْكُرْهُ وَ مِمَّا لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلُهُ. يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ شَهِدَكَ  
مِنَّا مَعَ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله وَ مَنْ شَهِدَكَ بَعْدَهُ.





هفت امتحان علی  
بعد از رحلت پیامبر  
صلی اللہ علیہ وآلہ

امْتَحَنِي بَعْدَ وَفَاةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ

### امتحان اول:

## هیچ یک از آن مصائب، مانع انجام مأموریت هایم نشد

اکنون ای امیرمؤمنان! با ما از امتحان هایی که خداوند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شما را بدان آزمود و آنها را با صبر و موفقیت پشت سر گذاشتی سخن بگو. البته ما هم از آن آزمون هایی خبر نیستیم و اگر شما بگویی می توانیم آنها را بازگو کنیم، اما دوست داریم از زبان شما بشنویم؛ همانطور که امتحان های قبلی را از شما شنیدیم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای مرد یهودی! خداوند متعال، پس از وفات پیامبر (ص)، مراد در هفت موضع امتحان کرد و بی آن که خودستایی کنم، به لطف و نعمت خودش، مراد در آنها صبور و شکیبایافت.

ای مرد یهودی! اما امتحان اول این بود: در میان مسلمانان هیچ کس رابطه ای که من با رسول خدا (ص) داشتم نداشت. زیرا من ارتباطی نزدیک با کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتم که با او انس بگیرم یا بر او تکیه کنم یا با او آرامش یابم یا به دنبال نزدیک تر شدن به او باشم.

او بود که در کودکی سرپرستی ام را به عهده گرفت و مرا بزرگ کرد و در هنگام یتیمی جای پدر را برایم پر کرد. هزینه زندگی ام را تأمین می کرد و مرا از رنج کسب راحت نمود. در بزرگسالی هم حامی و پشت و پناه من و همسر و فرزندانم بود. آنچه گفتم کمک ایشان به من در

﴿ وَأَمَّا أَوْلَاهُنَّ ﴾؛ ﴿

لَا يَشْغَلُنِي عَنْ ذَلِكَ، بَادِرُ دَمْعَةٍ وَ...

فَأَخْبَرَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا امْتَحَنَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ بَعْدَ  
نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله فَاحْتَمَلْتَهُ وَصَبَرْتَ فَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَصِفَ ذَلِكَ لَوْصَفْنَاهُ  
عِلْمًا مِنَّا بِهِ وَظُهُورًا مِنَّا عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّا نَحِبُّ أَنْ نَسْمَعَ مِنْكَ ذَلِكَ  
كَمَا سَمِعْنَا مِنْكَ مَا امْتَحَنَكَ اللَّهُ بِهِ فِي حَيَاتِهِ فَأَطَعْتَهُ فِيهِ.

فَقَالَ علیه السلام: يَا أَخَا الْيَهُودِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَنِي بَعْدَ وَفَاةِ  
نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ فَوَجَدَنِي فِيهِنَّ مِنْ غَيْرِ تَرْكِيَةٍ لِنَفْسِي  
بِمَنِّهِ وَنِعْمَتِهِ صَبُورًا.

وَأَمَّا أَوْلَاهُنَّ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ، لِي خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ  
عَامَّةً، أَحَدٌ أَنَسُ بِهِ أَوْ اعْتَمِدُ عَلَيْهِ أَوْ أَسْتَنِيْمُ إِلَيْهِ أَوْ أَتَقَرَّبُ بِهِ غَيْرُ  
رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

هُوَ رَبَّانِي صَغِيرًا وَبَوَّانِي كَبِيرًا وَكَفَانِي الْعَيْلَةَ وَجَبَرَنِي مِنَ  
الْيَتَمِّ وَأَغْنَانِي عَنِ الطَّلَبِ وَوَقَانِي الْمَكْسَبَ وَعَالَ لِي النَّفْسَ  
وَالْوَلَدَ وَالْأَهْلَ. هَذَا فِي تَصَارِيفِ أَمْرِ الدُّنْيَا مَعَ مَا خَصَّنِي بِهِ مِنَ  
الدَّرَجَاتِ الَّتِي قَادَتْنِي إِلَى مَعَالِي الْحَقِّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

امور دنیوی بود، و در مسائل معنوی هم مراد در درجات قرب به خدا رشد داد و بالا برد.

از این رو بر اثر وفات او، مصیبت و فشاری بر من فرود آمد که فکر نمی‌کنم اگر بر پشت کوه‌ها گذاشته می‌شد، می‌توانستند آن را تحمل کنند! بعضی از خاندانم را می‌دیدم که زیر بار این غم چنان خود را باخته و صبر و عقل از کف داده بود که نه می‌شد با او سخن گفت و نه چیزی متوجه می‌شد. و دیگری که از خاندان عبدالمطلب نبودند، همین از دستشان برمی‌آمد که تسلیت گفته، سفارش به صبر کنند یا با گریستن بر گریه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بی‌تابی بر بی‌تابی‌شان، ایشان را یاری کنند.

در آن وانفساه من صبورانه لب از جَزَع و فَزَع فروبستم و به آنچه آن بزرگوار مرا بدان مأمور کرده بود مشغول شدم. عهده‌دار غسل و کفن و دفن و نماز بر بدنش شدم و پس از آن به گردآوری قرآن، یعنی عهد خدا بر بندگانش مشغول شدم.

اشکی که بی‌اختیار از دیدگانم روان بود، و سوزشی که سینه‌ام را فراگرفته بود، آهی که گاه‌گاه از درونم شعله می‌کشید و سنگینی مصیبتی که بر من وارد شده بود، هیچ‌یک مانع از انجام این مأموریت‌ها نشد. تا اینکه حقی که نسبت به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بر گردنم بود، تمام و کمال ادا کردم و این دو امر را آن‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست با صبر

فَنَزَلَ بِي مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ الْجِبَالَ لَوْ  
حَمَلْتُهُ عَنَوَةً كَانَتْ تَنْهَضُ بِهِ. فَرَأَيْتُ النَّاسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَا بَيْنَ  
جَارِعٍ لَا يَمْلِكُ جَزَعَهُ وَلَا يَضْبُطُ نَفْسَهُ وَلَا يَقْوَى عَلَى حَمَلِ فَادِحِ  
مَا نَزَلَ بِهِ قَدْ أَذْهَبَ الْجَزَعُ صَبْرَهُ وَأَذْهَلَ عَقْلَهُ وَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ  
الْفَهْمِ وَالْإِفْهَامِ وَالْقَوْلِ وَالْإِسْمَاعِ وَسَائِرِ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ بَنِي عَبْدِ  
الْمُطَّلِبِ بَيْنَ مُعَزِّ يَأْمُرُ بِالصَّبْرِ وَبَيْنَ مُسَاعِدِ بَاكِ لِبُكَائِهِمْ جَارِعٍ  
لِجَزَعِهِمْ.

وَحَمَلْتُ نَفْسِي عَلَى الصَّبْرِ عِنْدَ وَفَاتِهِ بِلُزُومِ الصَّمْتِ وَالِاشْتِغَالِ  
بِمَا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ تَجْهِيزِهِ وَتَغْسِيلِهِ وَتَحْنِيطِهِ وَتَكْفِينِهِ وَالصَّلَاةِ  
عَلَيْهِ وَوَضْعِهِ فِي حُفْرَتِهِ وَجَمْعِ كِتَابِ اللَّهِ وَعَهْدِهِ إِلَى خَلْقِهِ.

لَا يَشْغَلُنِي عَنْ ذَلِكَ، بَادِرُ دَمْعَةٍ وَلَا هَائِبُ زَفْرَةٍ وَلَا لَادِعُ حُرْقَةٍ  
وَلَا جَزِيلُ مُصِيبَةٍ حَتَّى أَدِّيْتُ فِي ذَلِكَ الْحَقَّ الْوَاجِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
وَلِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ وَبَلَّغْتُ مِنْهُ الَّذِي أَمَرَنِي بِهِ وَاحْتَمَلْتُهُ صَابِرًا  
مُحْتَسِبًا.

و تحمل و امید به اجر خدا سامان دادم.  
سپس امام رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا این گونه نبود؟  
اصحاب گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

### ❖ امتحان دوم: ❖

در آن داغ می سوختم، که داغ دیگری اضافه شد

امام صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردیهودی! اما امتحان دوم این بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زمان حیاتش مرا امیر بر همه امت قرار داد و از همه مردم حاضر در غدیر خم بر حرف شنوی و اطاعت از فرمان هایم بیعت گرفت و دستور فرمود که سخنانش را حاضران به غایبان برسانند.  
وقتی در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، واسطه ایشان و مردم بودم و هنگامی که از او جدا بودم، فرمانده کسانی بودم که نزدم بودند.  
جایگاهم چنان بود که هیچ گاه به خاطر نمی آید که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله یا پس از وفات او، کسی رایارای منازعه و مقابله با من باشد.

در نهایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که به درگذشتش منتهی شد، لشکری را به فرماندهی «أسامه پسر زید» تشکیل داد و از میان طوایف عرب و «اوس» و «خزرج» هرکسی را که به نظرش می آمد نقض پیمان کرده و با خلافت من مقابله کند، یا به خاطر کشته



ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

وَأَمَّا الثَّانِيَةُ؛ فَكَانَ هَذَا أَقْرَحُ مَا وَرَدَ عَلَى  
قَلْبِي مَعَ الَّذِي أَنَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ الرَّزِيَّةِ

فَقَالَ عليه السلام: وَأَمَّا الثَّانِيَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَنِي فِي  
حَيَاتِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِهِ وَأَخَذَ عَلَيَّ جَمِيعَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْهُمْ الْبَيْعَةَ وَالْ  
السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ لِأَمْرِي وَأَمْرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ذَلِكَ.

فَكُنْتُ الْمُؤَدِّيَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمْرَهُ إِذَا حَضَرْتُهُ وَ  
الْأَمِيرَ عَلَى مَنْ حَضَرَنِي مِنْهُمْ إِذَا فَارَقْتُهُ لَا تَخْتَلِجُ فِي نَفْسِي مُنَازَعَةً  
أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ لِي فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَمْرِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَلَا بَعْدَ  
وَفَاتِهِ.

ثُمَّ أَمَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِتَوْجِيهِ الْجَيْشِ الَّذِي وَجَّهَهُ مَعَ أُسَامَةَ  
بْنِ زَيْدٍ عِنْدَ الَّذِي أَحَدَثَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ الَّذِي تَوَفَّاهُ فِيهِ فَلَمْ  
يَدْعِ النَّبِيَّ أَحَدًا مِنْ أَفْنَاءِ الْعَرَبِ وَلَا مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ وَغَيْرِهِمْ  
مِنْ سَائِرِ النَّاسِ مِمَّنْ يَخَافُ عَلَى نَقْضِهِ وَمُنَازَعَتِهِ وَلَا أَحَدًا مِمَّنْ

شدن پدر، برادر یا نزدیکانش به دست من، مرا به دیده دشمنی و کینه می‌نگرد، چه از مهاجر و انصار و یا مسلمان و غیرمسلمان و «مؤلفه قلوبهم»\* و منافقان، در لشکر اسامه قرار داد، تا تنها کسانی در مدینه همراه من و نزد خودش بمانند که قلبشان با من صاف است و کسی چیزی نگوید که باعث رنجش من شود، و پس از وفاتش، کسی مرا از ولایت و به دست گرفتن امور امتش باز ندارد.

آنگاه، آخرین کلامی که درباره کارهای مربوط به امتش گفت، این بود که سپاه اسامه حرکت کند و هیچ‌یک از افراد اعزام شده با اسامه تخلف نکند و در این کار، حداکثر پیش‌بینی و پیش‌دستی را کرد، رساترین فرمان را داد و بر آن بسیار تأکید و پافشاری کرد. اما پس از ارتحال او، ناگهان دیدم که افرادی از آن جماعت، لشکرگاه اسامه را ترک کرده، و دستور رسول خدا ﷺ به جدا نشدن از امیرشان و حرکت همراه و تحت فرمان او تا تحقق مأموریت محوله را زیر پا گذاشتند و فرمانده‌شان را تنها در لشکرگاه رها کرده، سوار بر مرکب‌ها چهارنعل و شتابان به مدینه بازگشتند تا پیمانی را که خدا و رسولش برای من از آنها گرفته بودند، بگسلند. پس عهده‌ی را که

---

\* «مؤلفه قلوبهم» به کسانی گفته می‌شود که به آنها از جهت مالی کمک می‌شود تا دل‌های آنها به دین اسلام جذب شود و یا در راه اسلام و کشور اسلامی تلاش کنند. در آیه ۶۰ سوره توبه نیز یکی از مصارف زکات، دادن مال به چنین افرادی عنوان شده است.

يَرَانِي بَعَيْنِ الْبَغْضَاءِ مِمَّنْ قَدْ وَتَرْتُهُ بِقَتْلِ أَبِيهِ أَوْ أَخِيهِ أَوْ حَمِيمِهِ إِلَّا  
وَجَّهَهُ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ وَلَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ  
غَيْرِهِمْ وَالْمَوْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنَافِقِينَ لِتَصْفُو قُلُوبُ مَنْ يَبْقَى مَعِي  
بِحَضْرَتِهِ وَلَيْلًا يَقُولُ قَائِلٌ شَيْئًا مِمَّا أَكْرَهُهُ وَلَا يَدْفَعُنِي دَافِعٌ مِنَ  
الْوَلَايَةِ وَالْقِيَامِ بِأَمْرِ رَعِيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

ثُمَّ كَانَ آخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِهِ أَنْ يَمْضِيَ جَيْشُ  
أُسَامَةَ وَلَا يَتَخَلَّفَ عَنْهُ أَحَدٌ مِمَّنْ أَنْهَضَ مَعَهُ وَتَقَدَّمَ فِي ذَلِكَ أَشَدَّ  
التَّقَدُّمِ وَأَوْعَزَ فِيهِ أَبْلَغَ الْإِيْعَازِ وَأَكْدَفَ فِيهِ أَكْثَرَ التَّأْكِيدِ.

فَلَمْ أَشْعُرْ بَعْدَ أَنْ قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَّا بِرِجَالٍ مِنْ بَعَثِ أُسَامَةَ بْنِ  
زَيْدٍ وَأَهْلِ عَسْكَرِهِ قَدْ تَرَكُوا مَرَآكِزَهُمْ وَأَخْلَوْا مَوَاضِعَهُمْ وَخَالَفُوا  
أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِيمَا أَنْهَضَهُمْ لَهُ وَأَمَرَهُمْ بِهِ وَتَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ مِنْ  
مُلَازِمَةِ أَمِيرِهِمْ وَالسَّيْرِ مَعَهُ تَحْتَ لِيَوَائِهِ حَتَّى يُنْفَذَ لِرُجُوعِهِ الَّذِي  
أَنْفَذَهُ إِلَيْهِ، فَخَلَفُوا أَمِيرَهُمْ مُقِيمًا فِي عَسْكَرِهِ وَأَقْبَلُوا يَتَبَادَرُونَ عَلَى  
الْخَيْلِ رُكُضًا إِلَى حَلِّ عُقْدَةِ عَقْدَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي وَلِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فِي  
أَعْنَاقِهِمْ. فَحَلُّوْهَا وَعَهْدٌ عَاهَدُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَكَثُوهُ وَعَقْدُوا  
لِأَنْفُسِهِمْ عَقْدًا ضَجَّتْ بِهِ أَصْوَاتُهُمْ وَاخْتَصَّتْ بِهِ آرَائُهُمْ مِنْ غَيْرِ  
مُنَاطَرَةٍ لِأَحَدٍ مِمَّنَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَوْ مُشَارَكَةٍ فِي رَأْيٍ أَوْ اسْتِقَالَةٍ

با خدا و رسولش بسته بودند شکستند، و با خودسری و سروصدای فراوان برای خود عقدی بستند، بی آنکه با احدی از ما بنی عبدالمطلب مشورتی کنند یا نظری بخواهند و یا درباره بیعتی که با من داشتند، سخنی بگویند و عذری بیاورند.

همه این وقایع را در حالی رقم زدند که من به سبب اشتغال به تجهیز و کفن و دفن رسول خدا (ص)، نمی توانستم به مسأله دیگری پردازم. زیرا تجهیز، مهم ترین و سزاوارترین موضوعی بود که امت باید بدان می پرداخت.

ای مرد یهودی! من در داغ مصیبت و فاجعه از دست دادن رسول خدا ﷺ، که جز خدا کسی جایش را نمی گرفت، می سوختم و می ساختم که این داغ (زیر پا گذاشتن وصیت پیامبر) هم بی درنگ اضافه شد و قلب مرا بیشتر به درد آورد. پس بر این مصیبت، که پس از مصیبت پیشین با سرعت و فاصله ای کوتاه آمد، صبر کردم.<sup>۵</sup>

آنگاه از اصحاب پرسید: آیا چنین نبود؟

اصحاب پاسخ دادند: چرا ای امیرمؤمنان.

لِمَا فِي أَعْنَاقِهِمْ مِنْ بَيْعَتِي .

فَعَلُوا ذَلِكَ وَ أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَشْغُولٌ وَ بِتَجْهِيزِهِ عَنْ سَائِرِ  
الْأَشْيَاءِ مَصْدُودٌ . فَإِنَّهُ كَانَ أَهْمَهَا وَ أَحَقَّ مَا بُدِيَ بِهِ مِنْهَا .

فَكَانَ هَذَا يَا أَخَا الْيَهُودِ، أَقْرَحُ مَا وَرَدَ عَلَى قَلْبِي مَعَ الَّذِي أَنَا فِيهِ  
مِنْ عَظِيمِ الرَّزِيَّةِ وَ فَاجِعِ الْمُصِيبَةِ وَ فَقَدِ مَنْ لَا خَلْفَ مِنْهُ إِلَّا اللَّهُ  
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . فَصَبَرْتُ عَلَيْهَا إِذَا أَتَتْ بَعْدَ أُخْتِهَا عَلَى تَقَارُبِهَا وَ  
سُرْعَةِ اتِّصَالِهَا .

ثُمَّ التَّفَتَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟  
قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

### امتحان سوم:

## خون دل خوردن برای پراکنده نشدن امت

امیرمؤمنان علیه السلام چنین ادامه داد: ای مرد یهودی! اما سومین امتحان این بود: حاکم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، در تمام دوران حاکمیتش، مرا که می دید، عذر می خواست و دیگری را به سبب آن حقی که از من سلب کرده و بیعتم را گسسته بود، سرزنش می کرد و از من می خواست که حلالش کنم.

من با خود می گفتم با این وضعیت بالاخره روزگار او به پایان می رسد و آنگاه حقی که خدا برایم قرار داده، با خوبی و خوشی به من بازمی گردد؛ بدون آنکه در راه گرفتن حقم با درگیری، حادثه ای برای اسلام پیش آویم. اسلام نوپا بود و مردم از فرهنگ و باورهای جاهلی چندان فاصله نگرفته بودند. از این رو من در وقایع غصب خلافت از اصرار بر حقم چشم پوشی کردم تا مبادا اختلافها منجر به درگیری و فروپاشی جامعه اسلامی شود و اکنون خرسند بودم که با نشانه هایی که می بینم حقم به طور صلح آمیز به من باز خواهد گشت. مبادا در اثر طلب حقم منازعه ای پدید آید و کسی پاسخ «آری» بدهد و دیگری پاسخ «نه» بگوید، و این اختلاف از حرف به عمل بکشد. و گروهی از خواص یاران محمد صلی الله علیه و آله که آنها را به دلسوزی و خیرخواهی برای خدا و پیامبر، کتاب و دینش می شناسم، مدام در

﴿ وَأَمَّا الثَّالِثَةُ ؛ فَكُنْتُ أَحَقَّ ﴾  
مَنْ لَمْ يُفَرِّقْ هَذِهِ الْعُصْبَةَ الَّتِي أَلْفَهَا رَسُولُ اللَّهِ

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ: فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله كَانَ  
يَلْقَانِي مُعْتَذِرًا فِي كُلِّ أَيَّامِهِ وَيَلُومُ غَيْرَهُ مَا ارْتَكَبَهُ مِنْ أَخْذِ حَقِّي وَ  
نَقْضِ بَيْعَتِي وَيَسْأَلُنِي تَحْلِيلَهُ.

فَكُنْتُ أَقُولُ تَنْقِضِي أَيَّامَهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيَّ حَقِّي الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِي  
عَفْوًا هَنِئًا مِنْ غَيْرِ أَنْ أَحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ مَعَ حُدُوثِهِ وَقُرْبِ عَهْدِهِ  
بِالْجَاهِلِيَّةِ حَدَثًا فِي طَلَبِ حَقِّي بِمُنَازَعَةٍ لَعَلَّ فُلَانًا يَقُولُ فِيهَا نَعَمْ وَ  
فُلَانًا يَقُولُ لَا، فَيَسْأَلُ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ إِلَى الْفِعْلِ.

وَجَمَاعَةٍ مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَعْرَفُهُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ  
وَلِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ دِينِهِ الْإِسْلَامِ يَأْتُونِي عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ عَلَانِيَةً وَ

آشکار و نهان نزد می آمدند و مرابه اقدام برای گرفتن حقم دعوت می کردند و حاضر بودند جانشان را در راه یاری ام نثار کنند تا بیعتی را که برگردنشان داشتم، ادا کنند؛ اما من می گفتم: آرام باشید و اندکی صبر کنید. شاید خدا، بدون درگیری و خونریزی حقم را بازگرداند. از آنجا که بعد از وفات پیامبر ﷺ، بسیاری از مردم دچار شک و تردید شده و اشخاصی مدعی خلافت شده بودند که شایستگی اش را نداشتند، هر قومی می گفت: امیر از ما باشد! در حالی که گویندگان این سخن آرزویی نداشتند جز آنکه کسی غیر از من حکومت را به دست گیرد.

هنگامی که درگذشت حاکم اول نزدیک شد و روزگارش به سر آمد، رفیقش را به عنوان حاکم بعد از خود تعیین کرد که در ناشایستگی برای این مقام مثل فرد اول بود، و نسبت به من مانند نفر پیشین بود، و آنچه را که خدا برای من قرار داده بود، گرفت.

دوباره اصحاب محمد ﷺ، که برخی درگذشته اند و برخی هنوز زنده اند و خداوند مرگشان را به تأخیر انداخته است، نزد من جمع شدند و همان درخواست نوبت پیشین را تکرار کردند و پاسخ من هم همان پاسخ نوبت اول بود: صبر و معامله با خدا و یقین به اراده الهی، و دلسوزی برای اینکه اجتماع مسلمانان از بین نرود؛ جمعی که پیامبر خدا، گاه با نرمی و گاه با تندگی، زمانی با ترساندن و گاه با شمشیر، زیر



سِرًّا فَيَدْعُونِي إِلَى أَخَذِ حَقِّي وَيَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي نَصْرَتِي لِيُؤَدُّوا إِلَيَّ  
بِذَلِكَ بَيْعَتِي فِي أَعْنَاقِهِمْ. فَأَقُولُ رُويِدًا وَصَبْرًا قَلِيلًا لَعَلَّ اللَّهَ يَأْتِينِي  
بِذَلِكَ عَفْوًا بِلَا مُنَازَعَةٍ وَلَا إِرَاقَةِ الدِّمَاءِ.

فَقَدِ ارْتَابَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَطَمِعَ فِي  
الْأَمْرِ بَعْدَهُ مَنْ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٌ، فَقَالَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَّا أَمِيرٌ وَمَا طَمِعَ  
الْقَائِلُونَ فِي ذَلِكَ إِلَّا لِتَنَاوُلِ غَيْرِي الْأَمْرَ.

فَلَمَّا دَنَتْ وَفَاةُ الْقَائِمِ وَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ صَيَّرَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ  
لِصَاحِبِهِ، فَكَانَتْ هَذِهِ أُخْتٌ أُخْتِهَا وَمَحَلُّهَا مِنِّي مِثْلَ مَحَلِّهَا وَأَخَذَ  
مِنِّي مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لِي.

فَاجْتَمَعَ إِلَيَّ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ مَضَى وَمِمَّنْ بَقِيَ مِمَّنْ  
أَخَرَهُ اللَّهُ مَنْ اجْتَمَعَ فَقَالُوا لِي فِيهَا مِثْلَ الَّذِي قَالُوا فِي أُخْتِهَا فَلَمْ يَعُدْ  
قَوْلِي الثَّانِي قَوْلِي الْأَوَّلِ؛ صَبْرًا وَاحْتِسَابًا وَيَقِينًا.  
وَإِشْفَاقًا مِنْ أَنْ تَفْنَى عُصْبَةٌ تَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِاللَّيْنِ مَرَّةً  
وَبِالشَّدَّةِ أُخْرَى وَبِالنُّذْرِ مَرَّةً وَبِالسَّيْفِ أُخْرَى.

پرچم اسلام گردآورده بود.

شدت تلاش رسول خدا (ص) برای به دست آوردن دل این دسته چنان بود، که درحالی که اینها مشغول جمع مال بودند و اهل خوب خوردن و خوب پوشیدن بودند، سقف و در خانه‌های ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله از شاخه‌های خرما و مانند آن بود؛ نه زیرانداز درستی داشتیم و نه لباس مناسبی. تا جایی که برای نماز یک لباس را به نوبت می پوشیدیم و شب و روزمان را در این احوال سپری می کردیم. و گاه پیش می آمد که مال و غنیمتی به عنوان فیء\* نصیب مسلمانان می شد و بخشی از آن، که خدا به صورت ویژه برای ما اهل بیت قرار داده بود، به ما می رسید و ما در شرایطی بودیم که گفتیم؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله این جماعت دارا و توانگر را بر ما مقدم می داشت و آن مال را به آنها می داد تا دل آنها را نسبت به اسلام نرم کند و در زمره مسلمانان بمانند.

پس من سزاوارترین شخص بودم که مراعات این جماعت را بکنم و باعث پراکنده شدنشان نشوم و آنها را وارد مسیری نکنم که یا باید تا انتهایش بروند (شمشیر بکشند) و یا هلاک شوند.

---

\* «فیء» به اموالی گفته می شود که بدون جنگ و درگیری از کفار به غنیمت گرفته شده است و مسلمانان برای به دست آوردن آن زحمتی نکشیده اند. اختیار مصرف این اموال به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از ایشان است و به صلاح دید آنها مصرف می شود. (تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۱، ص ۴۱۹)

حَتَّى لَقَدْ كَانَ مِنْ تَأَلَّفِهِ لَهُمْ أَنْ كَانَ النَّاسُ فِي الْكَرِّ وَالْفِرَارِ وَالشَّبَعِ وَالرَّيِّ وَاللِّبَاسِ وَالْوِطَاءِ وَالذِّثَارِ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَا سُقُوفَ لِبُيُوتِنَا وَلَا أَبْوَابَ وَلَا سُتُورَ إِلَّا الْجَرَائِدُ وَمَا أَشْبَهَهَا وَلَا وِطَاءَ لَنَا وَلَا دِثَارَ عَلَيْنَا، يَتَدَاوَلُ الثَّوْبَ الْوَاحِدَ فِي الصَّلَاةِ أَكْثَرْنَا وَنَطْوِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ عَامَّتْنَا، وَرُبَّمَا أَتَانَا الشَّيْءُ مِمَّا أَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَيْنَا وَصَيَّرَهُ لَنَا خَاصَّةً دُونَ غَيْرِنَا وَنَحْنُ عَلَى مَا وَصَفْتُ مِنْ حَالِنَا فَيُؤَثِّرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَابَ النِّعَمِ وَالْأَمْوَالِ، تَأَلَّفًا مِنْهُ لَهُمْ.

فَكُنْتُ أَحَقَّ مَنْ لَمْ يُفَرِّقْ هَذِهِ الْعُصْبَةَ الَّتِي أَلْفَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَمْ يَحْمِلْهَا عَلَى الْخَطَّةِ الَّتِي لَا خَلَاصَ لَهَا، مِنْهَا دُونَ بُلُوغِهَا أَوْ فَنَاءِ أَجَالِهَا.

زیرا من اگر قدم پیش می گذاشتم و خودم را مطرح می کردم و از مسلمین کمک می خواستم، مردم درباره من و خلافت من، دو وضعیت داشتند: یا اینکه تنها گروهی از مردم از من تبعیت می کردند، که در آن صورت درگیری رخ می داد و برخی پیروانم می کشتند و برخی کشته می شدند. یا مردم مرا تنها می گذاشتند و به این دلیل کافر می شدند؛ چه در یاری ام کوتاهی می کردند و چه از انجام دادن فرمانم سرپیچی می کردند.<sup>۶</sup> و خدا می داند که جایگاه من نسبت به پیامبر (ص) همچون جایگاه هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و روا بود که به سبب مخالفت با من و یاری نکردن من، همان بلایی که بر قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خاطر مخالفت با هارون و سرپیچی از فرمانش فرود آمد، بر اینان هم فرود آید.<sup>۷</sup>

بنابراین دیدم که جرعه جرعه فرو بردن غم ها و حبس آه در سینه و تحمل این وضعیت تا هنگامی که خداوند خود فتوحی را که انتظار دارم پیش آورد یا هر سرنوشتی که بخواهد رقم زند، برای خودم پرتوآب تر و برای جمعی که توصیف کردم، مناسب تر و مهربانانه تر است. «و فرمان خدا همواره سنجیده و به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است.» (احزاب/۳۸)

و ای مرد یهودی! اگر من این صبر را بر نمی گزیدم و در پی مطالبه حقم می رفتم، از همه مدعیان دیگر سزاوارتر بودم؛ زیرا اصحاب